

# شرح حال جناب ملا جعفر جاسبی

از: محمد علی رفرف

بِسْمِ اللّٰهِ

ساجات در ذکر من فاز بالرفیق الاعلی جناب ملا جعفر جاسبی علیه بهاء الله الابهی

بِسْمِ اللّٰهِ

ایرت ایذنی علی اتقی و اخطی من الهوی و خلصنی من الشقی و شتینی علی الوفاء و اذ خلنی فی  
جنته الرضا و تجنی من بئز نفس و شهواتها و احسنی بین عنایتک و کلماتک فی بده الدنیا  
انت الشدید القوی انک انت المقدر القدر . ع ع

بین ایشان مشاجره در می گیرد  
و گروهی موافق وعده ای مخالف  
میشوند و بالاخره حاجی سید  
رضا نامی از ده واران که مردی  
فهمیده و اهل حقیقت و تقوی  
بوده شبانه پیغام می فرستند  
که ممکن است امشب بریزند  
و مهمانین شما را بکشند مواظب  
باشید . میزبان دو مهمان خود  
را در اطاقی که از انظار محفوظ

جاسب را دعوت نماید تا مطلب  
مهمی را به اطلاعشان برسانند  
پس از اجتماع به ابلاغ امر  
مبارک و تلاوت آیات حضرت رب  
اعلی می پردازند و می گویند  
هرکس قرآن شریف را کتاب  
آسمانی بداند بی شک این آثار  
نیز الهی و ربانی است . پس  
از ختم جلسه هنگامی کسه  
مدعویین بده خود باز میگشند

در سال سوم ظهور حضرت  
اعلی ( ۱۲۶۳ هجری قمری )  
هنگامی که جناب باب الباب  
عازم طهران بودند در بین راه  
در یکی از قرای جاسب بنام  
کروگان بمنزل تنی از سادات  
محترم موسوم به حاجی سید  
نصر الله وارد می شوند و از  
صاحب خانه درخواست میکنند  
تمام رؤسا و علمای هفت ده

بوده است منزل میدهد و در خارج می گوید که همان دیشب جاووشان حضرت رفته و باین طریق آنانرا از شد دشمنان حفظ میکند و این دو نفر چند روز ( میگویند ۶ روز ) میمانند و کسانی که منتظر و شایق بوده اند اطلاعات خود را تکمیل و ایمان خود را کامل میکنند که از آن جمله شریعتمدار و پیشنماز محل ملا جعفر بوده است . از افرادی آن روز شروع به تبلیغ مینمایند منتها خیلی محرمانه و در پنهانی و اول دفعه موفق میشود عیال خود را که ملا فاطمه نام داشته و زنی بوده است با سواد بطوری که منبر میرفته و قرانرا برای نسوان آنجا تفسیر و ترجمه میکرد است تبلیغ کند . تا آنکه مردم نسبت باو بدگمان میشوند و انتشار میدهند که ملا جعفر دیوانه شده است چون دیگر به مسجد و نماز جماعت نیرفته و خانه نشین شده بود عده از علاقمندان او روز عاشورای ۱۲۶۶ بخانه او رفته و اظهار میدارند هر عقیده و مسلکی داری خواهش میکنیم امروز به مسجد بیائی و مردم را وعظ و نصیحت کنی در ابتدا قبول نمیکند ولی با اصراری که میکنند و از او بینهایت خواهش میشود مشاهده میکند که دست از او برنمیدارند ناچار میشود به حسینیه محل که وسیعترین

جا برای عبادت و سوگواری است برود بمحض ورود بالای منبر رفته و بعوض بیان حدیث و موعظه و روضه خوانی و مرثیه سرایی به تبلیغ می پردازد و در ضمن سخنان خود میگوید که اگر قول مرا قبول دارید و اعتماد میکنید من میگویم که ایام گریه و زاری و سوز و گداز و عزاداری سپری شده است زیرا هنگام شادمانی و ایام سرور است چرا که موعود جهانیان ظاهر گردیده لذا باید جشن و سرور و شادی و شور برپا سازیم و این رباعی را می خواند .

ای مرثیه خوان بس است این نوحه گری - کایام عزاداشت و غم شد سپری - شب رفت و گذشت ناله مرغ سحر - شد صبح و رسید خنده از کبک دری .

بنابراین بجای ماتم و عزاداید بخدمت مردم و جامعه بشری پرداخت تا عالم انسانی بسه رفاه و آسایش رسد و این اختلافات و دشمنیها از میان برود و ثروت مردم صرف آسودگی خیال و راحتی وجدان شود اینست راه و روش من اگر عقیده و رسم مرا نمی پذیرید هر طریق را میل دارید پیشه سازید و از منبر بزیز آمده بمنزل خویش میرود عده ای قصد قتل او میکنند و بعضی دیگر چون هنوز ارادت

داشته اند چیری نگفته سکوت میکنند و با شنیدن این مطالب از دهان کسی که تا دیروز پیشوا و همه کاره آنان بود بینهایت متحیر و متعجب میشوند و او را دیوانه و بیاناتش را کفر و خودش را کافر و مرتد و بیدین می خوانند و یکی از او دل بریده با هزار اسف و تحسیر دست از او و متبوعی او بر میدارند و کوس بیدینی و لامذهبی او را بر سر کوجه و بازار میزنند و نزد علمای کاشان که ملا جعفر را خوب میشناخته اند متهم به بی دینی مینمایند چون او دیگر نتوانست در جاسب بماند بکاشان رفت تصادفاً وقتی میرسد که علما جمع و چون هوا سرد بوده است منقل های آتش را در وسط اطاق گذاشته بودند با ورود ملا جعفر از عقاید و افکار تازه سخن بمیان میآید مشارالیه علاوه بر اینکه اسباب امتناعی ننمود و عقاید بدیعه را انکار نکرد بلکه با کمال شجاعت و بی باکی در مقام اثبات و استدلال برآمده هیئت علمیه را ملزم و مفحم ساخت لذا علما از هر جهت نا امید و از اتیان دلیل و برهان عاجز شدند . در مقام مبارزه و مبارزه بر آمدند و با و تکلیف کردند که اگر راست میگوئی و ایمان داری که سید باب بر حق است

دست را در آتش فرو بر و اگر نسوخت معلوم است که حرفت صحیح و مطلب درست میباشد بر صحت عقیده تو اعتراف و اقرار میکنیم . شهید سعید با حالتی مضطرب و افروخته جواب میدهد که خاصیت و طبیعت آتش سوزندگی است و هرگز دلیلی مظاهر مقدسه آن نبوده است که خواص و آثار اشیا را تغییر دهند و در حرارت آتش تصرف کنند و خرق طبیعت نمایند . اما من با اطمینان به اینکسسه خواص اشیا را نمیتوان تغییر داد دست خود را در آتش میگذارم تا بدانید که برایمان خود مطمئن و جازم میباشم و از هیچ بلائی در راه حسیق و حقیقت روگردان نیستم و اگر شما بر بطلان عقیده من یقین دارید این زحمت را بخود بدید و فی الحین دست خود را در آتش فرو میرد و مشتی از آتش سوزان را در دست میگیرد و چنسدان فشار میدهد تا خونابه از دستش سرازیر میشود . حاضرین سخت در وحشت فرو میروند و ابتدا کسی جرأت چنین عملی را

بخود راه نداده و همگی يك صدا گفتند که درست است که میگویند سید باب چنان مردم را مسحور میکند که دست از جان و مال خود کشیده در راه او هرگونه زحمت و بلا را بجان میخرند و هستی را بچیزی نمی شمارند . ملا جعفر از آن جلسه با دست مجروح خود خارج شد با وجودیکه حالش دگرگون و سخت گرفتار درد بود خنده را از لب خویش دور نیساخت و بهرجا میرسید شرح مجلس علما را بیان میکرد که در هر حال و در هر جهت نتوانستند دلیل و برهانی بیاورند و اما مخالفین ساکت نشستند و برای خاموش ساختن و از بین بردن ملا جعفر نقشه ها کشیدند تا بالاخره جمعی فراهم ساخته و بمشورت پرداختند که مبارزه با چنین آدم متهور و دیوانه ای تنها بوسیله قتل ممکن است و بس زیرا اگر او را آزاد بگذاریم با چنین قوت قلب و برهانی که دارد ما را در انظار خجیل و شرمسار خواهد ساخت و مردم را خواهد فریفت . با این وصف کشتن او واجب و از بین بردنش

لازم است . حکومت شرع و عزب با هم توافق کردند که ملا جعفر را با همان علامت دست سوخته هر جا بیابند نگذارند جان سلامت بدر برد ( در کواکب الدریه جلد اول مینویسد بالاخره او را گرفته و با آب شمشیر تلافی آن آتش را نمودند و بوضعی که عبرة للناظرین بود او را شهید کردند )  
ولی آقا میر جاسبی (ازده و سقرنقا) که از مؤمنین اولیه و عاقبت جانش را در سبیل امر فدا کرد هنگامی که حضور حضرت عبدالبها روحی فداه مشرف شده است حضرت عبدالبها فرموده اند اما ملا جعفر جاسبی پس از آنکه دستش مجروح شد حکومت کاشان از طهران کسب تکلیف کرد دستور دادند او را دستگیر و به طهران بفرستید . در طهران او را شهید کردند و در جاهی که حضرت طاهره را انداختند ملا جعفر را نیز پس از شهادت در همان جاه افکندند .